

فصلنامه آیین حکمت

سال سوم، زمستان ۱۳۹۰، شماره مسلسل ۱۰

علم غیب از دیدگاه حکما و شریعت اسلامی

تاریخ دریافت: 90/10/17 تاریخ تأیید: 90/11/23
اسدالله کرد فیروزجایی*

علم غیب از معرفت‌های غیرحسی است که دستیابی به آن برای انسان‌های معمولی دور از انتظار است و فقط برای بعضی از انسان‌های مهذب و پیراسته از دلبستگی‌های دنیا حاصل می‌شود. نوشتار حاضر بر آن است با تبیین دیدگاه‌های بعضی از حکمای الهی و با نگاه به متون شریعت اسلامی به این مطلب بپردازد که با صیقل دادن قلبها و بر طرف نمودن موانع میتوان به عالم غیب دست یافت. بنابراین بسیاری از انسان‌ها می‌توانند از علوم غیبی برخوردار شوند و علم غیب اولاً و بالذات مختص خداوند است اما با اذن خدا، پیامبران، اوصیا و دیگر اولیای الهی می‌توانند از آن برخوردار شوند.

واژه‌های کلیدی: غیب، علم غیب، حکما، شریعت اسلامی.

مقدمه

دستیابی بشر به حقایق از چند طریق امکان‌پذیر است:

1. طریق حسی یا تجربی؛ حقایق در این طریق به وسیله حواس ظاهری و تجربی ادراک می‌شوند. در طریق حسی موجودات عینی از راه مدرکات حسی ادراک شده، وارد ذهن می‌شوند؛ عمده انسان‌ها از این طریق به حقایق می‌رسند.

2. طریق تعقلی و استدلالی؛ در این طریق می‌توان با استفاده از یک سلسله مقدمات بدیهی و روشن به حقایق کلی دست یافت؛ از جمله حقایق کلی و مسائل عقلی که مورد کند و کاو استدلالی و منطقی قرار می‌گیرد، آگاهی‌های مربوط به وجود خدا و اصول توحید، معاد، نبوت، امامت است. اثبات همه این مسائل نتیجه تفکر و تعقل (به کار انداختن عقل) است.

3. طریق الهام و اشراق؛ این طریق، جدا از روش‌های حسی و عقلی، موجب کشف معارفی می‌گردد که به طور معمول انسان‌های ماده‌گرا آنها را پذیرا نیستند در حالی که از نظر علمی قابل انکار نیست و علم غیب از این دست معارف است. **(آیت الله سبحانی، 1370: 7 / 228)**

در موضوع ارتباط با حقایق غیبی و نیز محدوده آن بحث‌هایی در گرفته است و برخی شبهاتی را به اصل بحث یا به چگونگی آن وارد کرده‌اند؛ چنان که شاه ولی الله دهلوی می‌گوید: «خداوند بعد از پیامبر خاتم هیچ فرشته‌ای را برای احادی از انسان‌های روی زمین نفرستاده است اما امامیه قائلند که

بر امیر □ نیز وحی می‌شده با این تفاوت که رسول ملک را هنگام نزول وحی مشاهده می‌کرد و امیر تنها صدایش را می‌شنید؛ نیز امامیه وحی‌هایی که بر فاطمه (س) می‌شد را جمع‌آوری کردند و به آن «مصحف فاطمه» نام نهادند. آنها معتقدند که امامان مردم را به اخبار غیبی خبر می‌دادند. این سخنان بهتانی عظیم است». (دهلوی، ۱۴۱۴: ۱۱۴)

با توجه به چنین شبهاتی، تحقیق پیش‌رو بر آنست تا در ضمن تبیین، تحلیل و بررسی طریق سوم (معرفت اشراقی) به این پرسش پاسخ دهد که آیا ارتباط با عالم غیب مختص خداست یا برای دیگران هم امکان‌پذیر است؟ فرضیه نگارنده بر آن است که خداوند ارتباط با عالم غیب را در خودش منحصر نکرده است بلکه به انسان‌هایی همانند انبیا، اوصیا و اولیای الهی نیز اجازه چنین ارتباطی را داده است.

واژه‌شناسی

برای حصول معنای روشن از موضوع، لازم است اصطلاحات «غیب» و «علم غیب» توضیح داده شود.

الف. کلمه «غیب» مصدر است از «غاب، یغیب» که در نزد اهل لغت به معنای ناپیدا یا نامحسوس اطلاق می‌گردد، مثل اینکه گفته شود فلان شیء به چشم نیامد و در نزد آن مستور و پوشیده ماند. (ر. ک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۶: ۴۱۶) بر همین اساس است که قرآن می‌فرماید: «یؤمنون بالغیب»؛ کسانی که به غیب و آنچه که از چشم ظاهری پوشیده است

ایمان دارند. (بقره: 3)

ابن منظور می‌نویسد:

والغیب ... ما غاب عن العیون، و ان كان
محصلاً في القلوب، و يُقال: سمعت صوتاً من
وراء الغیب و هو كل ما غاب عن العیون
سواء كان محصلاً في القلوب او غير محصل.
(ابن منظور، بی‌تا: 10 / 151؛ 1408: 2 /
342)

از کلام ابن منظور استفاده می‌شود که غیب چیزی است که از چشم پوشیده باشد؛ اگر چه برای قلب تحصیل شده و آشکار بوده، با علم حضوری قابل ادراک است، به عنوان مثال، لذت، الم، عاطفه و مانند اینها با علم حضوری قابل درک و تحصیل‌اند اما از نظر حس قابل رؤیت نیستند.

بر همین اساس، گفته می‌شود که ایمان به حقایق غیبی، که توسط پیامبران برای بشر مطرح می‌گردد، ایمان به مجهول محض نیست بلکه به معنای ایمان به اموری است که ارتباط با آنها تنها به سبب حواس طبیعی و ابزاری امکان‌پذیر نیست. (ر. ک: علامه جعفری،

1364: 8 / 53)

ب. «علم غیب» یکی از راه‌های شناخت است. شناخت نسبت به حقایقی که با حس و ادراکات حسی و نیز از راه اندیشه و استدلال‌های منطقی قابل درک نیستند. به بیان دیگر نوعی اتصال به عالمی است که آن عالم از نظرهای ظاهری پنهان است. این نوع ارتباط از جنس ارتباط‌های معمولی یا حسی نیست بلکه ارتباط به ماورای حس است که ابتدا از آن خدا است و آنگاه، با اذن پروردگار، دیگر موجودات نیز می‌توانند از چنین ارتباطی برخوردار شوند، ارتباطی که ممکن است از طریق وحی،

الهام، رؤیای صادقانه یا مکاشفات عرفانی
برای افراد بشری حاصل شود.

علم غیب در نگاه اهل حکمت

از میان اهل معرفت و حکمت، عرفا نظریه‌ای دارند که گویی در آن نظریه فلاسفه را نیز وام‌دار خویش کرده‌اند؛ آنها در تبیین این نظریه با الهام از آیات و روایات از مشرب عرفانی مدد گرفته‌اند.

همة عرفای الهی اتفاق نظر دارند که بهترین راه برای رسیدن به حقیقت از طریق مکاشفه و شهود قلبی است، طریقی که پیمودن آن با سیر و سلوک و ریاضت معقول و مشروع ممکن است. آنها معتقدند انسان می‌تواند از راه باطن با ماورای حس (غیب) ارتباط شهودی داشته باشد و این زمانی میسر خواهد بود که آدمی خود را از تعلقات ظاهری برهاند و فانی در حق گردد. (ر. ک: قیصری، ۱۳۵۷: ۳۰)

بر این اساس، ارتباط با غیب، از منظر عرفا، فرضیه‌ای پذیرفته شده است. به همین مناسبت، در این قسمت به دیدگاه بعضی از عرفا و فلاسفه اشاره می‌شود.

۱. ابن عربی (۵۶۰ - ۶۲۸ ق)؛ یکی از

تأثیرگذاران عرفان نظری محی‌الدین عربی است. او در آثار متعدد خود به این مسئله نگریسته، بر این نکته تأکید دارد که با ختم نبوت تشریحی نبوت انبائی (خبردادن از غیب) منقطع نگردید. وی معتقد است ولایت خاتمه پیدا نکرده، اولیا می‌توانند با عالم غیب در ارتباط باشند؛ ابن عربی، ضمن اعتقاد به اصل کشف و شهود، بر این باور است که در معرفت‌شناسی عرفانی با ختم نبوت ولایت

استمرار داشته، به «ولی» الهام می‌شود که خاصیت وحی را دارد مگر اینکه وحی تشریحی نیست. او می‌نویسد:

*فان الرسالة و النبوة اعني نبوة
التشريع و رسالته تنقطعان و الولاية لا
تنقطع ابدا. (قيصري، 1375: 438) نبوت
تشریحی و رسالت به پایان رسید [اما] ولایت
هرگز منقطع نخواهد شد.*

ابن عربی در جاهای متعدد کتاب گرانسنگ «فتوحات» به مسئله ارتباط با عالم غیب از طریق الهام پرداخته است که به بعضی از آنها اشاره می‌شود. وی می‌نویسد:

*جاز بل وَقَعَ وَ صَحَّ أَنْ يَخاطب الحق جميع
الموجودات و يوحى إليها من سماء و ارض و
جبال و غير ذلك من الموجودات. (1392: 3
/ 393)*

در این عبارت، ابن عربی نه تنها حکم به جواز ارتباط با غیب را می‌پذیرد بلکه می‌گوید چنین امری واقع شده است. وی معتقد است که خداوند می‌تواند به همه موجودات وحی کند. البته این نکته مورد توجه است و نباید غفلت شود که ابن عربی قائل به انقطاع وحی تشریحی است؛ در نظر ابن عربی، آنچه می‌تواند بر موجودات وحی شود وحی الهامی است که با انقطاع نبوت منقطع نگردد. او در موارد دیگری نیز، مسئله الهام شدن به موجودات را گوشزد می‌کند و می‌نویسد:

*فمن يوحى إليه كالملائكة و غير البشر من
الجنس الحيواني مثل قوله و اوحى في كل
سماء امرها و ... (همان: 2 / 48) و
الرسالة و النبوة التي انقطعت و اما
اللقاء بغير التشريع فليس بمحجور و لا
التعريفات الالهية ... فلم تنقطع. (همان:*

(258)

آنچه از کلمات ابن عربی استفاده می‌شود آن است که با انقطاع نبوت تشریحی ارتباط با غیب و ماورا قطع نگردیده بلکه این ارتباط می‌تواند به صورت الهام (در دل افکندن) به اولیا اعم از اولیای خاص یا اولیای عام، به حسب مراتب کمالات یا به صورت مکاشفه برقرار گردد و این نظریه با نظریه مورد نظر موجود در آثار تشیع و قرآن کریم هم‌خوانی دارد.

2. شهاب‌الدین سهروردی (549 - 587 ق)؛ باور

شیخ اشراق بر این است که با توجه به برجستگی‌ها و ویژگی‌های خاصی که در انسان وجود دارد، آدمی می‌تواند به ماورای طبیعت یعنی «غیب» بار یابد.

مطلبی که شاید بیشتر حکیمان در آن اتفاق نظر دارند، این است که اولاً، از ویژگی‌هایی که خدا آن را در سرشت آدمی نهاده، آن است که می‌تواند همه اشیا را درک کند، و ثانیاً، اگر موانعی بین انسان و عقول و ماورای طبیعت به وجود می‌آید، از ناحیه نفس انسان است نه از ناحیه عقول عالی؛ چون از ناحیه آنها هیچ بُخلی در افاضه خیرات وجود ندارد. بنابراین با از بین بردن سیاهی‌ها از نفس و صیقل دادن آن می‌توان به عالم غیب دست یافت.

سهروردی رئیس مکتب اشراق از جمله حکیمانی است که با رویکرد تهذیب نفس و صیقل دادن آن از رذالت‌ها و پستی‌ها به مسئله می‌نگرد و بر آن است که انسان با ریاضت و مبارزه با امیال نفسانی می‌تواند به این درجه برسد. او شهود را مبتنی بر

تزکیه و تهذیب نفس می‌داند و معتقد است هرگاه انسان بتواند خود را از شواغل ظاهری پیراسته بدارد و از آنچه مانع حق‌نگری او می‌شود خلاص گردد، آنگاه ارتباطش با ماورای طبیعت و عالم غیب برقرار می‌شود. از او چنین نقل شده است:

*الانسان اذا قلت شواغل حواسه الظاهرة
فقد يتخلص عن شغل التخیل فيطلع علي امور
و شهدت بذلك المنامات الصادقة.
(شهرزوری، 1380: 560 و 564؛ و نیز ر.
ک: سهروردی، 1370: 3/ 450 - 452 و
امام خمینی، 1410: 36 - 37)*

هرگاه از شواغل ظاهری انسان کاسته شود گاه باشد که از اشتغال به تخیل خود رهایی یابد و در این صورت است که از رازهای نهانی و امور پنهانی عالم آگاه می‌شود و خواب‌های صادقانه گواه این امر است. بنابراین مرحوم سهروردی ارتباط با غیب را ممکن دانسته، آن را منوط به صیقل قلبها و برهنه ساختن آن از موانع و تخیلات مادی و غیر ماورائی می‌داند.

3. ابن‌سینا (370 - 428)؛ رئیس مکتب مشاء، اگر چه يك فیلسوف محض به نظر می‌رسد اما بعضی موارد دیدگاهی اشرافی دارد و مسائل را با مشرب عرفانی تحلیل می‌کند، از جمله این موارد «ارتباط با غیب» است. این فیلسوف بزرگ در نمط دهم اشارات با تحلیل عارفانه از مسئله ارتباط با غیب آن را می‌پذیرد و در فصل‌های متعددی آن را برهانی می‌کند.

ابن‌سینا ارتباط با غیب را ممکن می‌داند و در عین حال، به موانع این ارتباط اشاره می‌کند؛ از جمله:

1. هرگاه نفس مشغول فعالیت حسی شود، در آن صورت از تعقل باز می‌ماند. به عبارت دیگر، هرگاه حواس ظاهری مشغول فعالیت شدند، حواس باطنی از فعالیت متوقف می‌شوند؛ چون بین قوا نوعی تنازع وجود دارد. در این صورت، یکی از فعالیت‌های نفس که تعقل باشد از فعالیت باز می‌ایستد. (ابن سینا، 1375: 3 / 401)

2. گاهی اوقات نفس انسان از قوه مخیله منفعل می‌شود؛ یعنی هرگاه قوه مخیله انسان مشغول حکایتگری باشد، نفس انسان خود به خود تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد و از تعقل که کمال لایق آن است باز می‌ماند و فرصت ارتباط با غیب را از دست می‌دهد. (همان: 407)

ابن سینا نظر صریح خود را در این رابطه چنین می‌نگارد:

و اذا بلغك ان عارفاً حدث عن غيب فاصاب
متقدماً بشري او نذير فصدق و لا يتعسر
عليك الايمان به فان لذلك في مذاهب
الطبيعة اسباباً معلومة. (همان: 398؛ و
نیز ر. ک: همو، 1400: 223 - 225 و
امام خمینی، بی‌تا: 50 - 55)

اگر به تو خبر رسید از عارفی که از غیب سخنی گفت و درست بود، تصدیق کن او را بر تو مشکل نباشد ایمان به او؛ زیرا که برای این امر در مسیر طبیعت اسباب معلوم است. بدین ترتیب ابن سینا در پی آن است ثابت کند در عالم طبیعت از روش طبیعی هم می‌توان امکان ارتباط با غیب را ثابت کرد.

4. ملاصدرا (979 - 1050ق)؛ ملاصدرا بنیانگذار حکمت متعالیه در آثار متعدد خود به دغدغه ارتباط با غیب پرداخته، آن را به

عنوان امری مسلم پذیرفته است؛ او در «شواهد الربوبية» ارتباط با غیب را امری ممکن دانسته، همانند دیگر فیلسوفان و عارفان معتقد است که هرگاه انسان روح خویش را به نور ایمان جلا دهد و موانع و حجاب‌های تجلی انوار الهی را برطرف سازد، حقایقی بر آدمی آشکار می‌گردد که در غیر این صورت برای او امکان‌پذیر نبود. ملاصدرا همچنین رؤیای صادق را از مصادیق علم غیب و مرگ را مصداق حقیقی کشف الغطاء (برداشتن پرده‌ها) می‌داند، لحظه‌ای که در آن لحظه انسان از ظرف شواغل حسی و مادی، به کلی، خارج می‌شود و در مورد مرگ چنین می‌نویسد:

فيكون تارة عند المنام فيظهر به ماسيكون في المستقبل و تمام ارتفاع الحجاب يكون بالموت و به ينكشف الغطاء. (1382: 413)
صدرالمتألهين در جواب کسانی که قائل به عدم امکان ارتباط با غیب در عصر خاتمیت هستند، می‌نگارد:

و لا يبعد ان يطلع عليه بعض الرسل من الملائكة و البشر ... بل لا امتناع في جعل الغيب للعموم. (1419: 2 / 576)
بعید نیست که بر آن (غیب) برخی رسولان، از فرشتگان و بشر، آگاهی یابند ... بلکه امتناعی نیست [علم به] غیب برای عموم باشد.

نکته دیگر اینکه عرفا و حکمای الهی با الهام از قرآن و روایات اهل‌بیت □ مراحل سیر و سلوک معنوی، که همان مراحل اتصال به عالم غیب است، را به چهار مرحله تقسیم می‌کنند که تنها مرحله پایانی از آن چهار مرحله مخصوص انبیا است و با ختم نبوت ختم

می‌گردد. و بقیه مراحل همچنان گشوده اند. آن مراحل عبارتند از:

الف. سفر من الخلق الي الحق: در این سفر سالک مسیرش را از کثرت و نگرش به آن آغاز می‌کند و به سوی ذات خداوند ادامه می‌دهد. در این سفر هر کس به اندازه توان و قدرت و زاد و توشه خویش طی طریق می‌کند.

ب. سفر من الحق الي الحق: در این مرحله از سفر سالک و مسافر کوی خدا از مظاهر و نمادهای حق به سوی حق حرکت می‌کند تا به حق مطلق برسد.

ج. سفر بالحق في الحق: مسافر در این مرحله از سفر به سبب حق و لطف الهی، بدون اینکه خودآگاهی تام به سیر خود داشته باشد، به سوی حق انجام می‌گیرد. رهپویان این سفر مصداق حدیث قدسی‌اند که می‌فرماید: اولیائی تحت قبائی ولا یعرفهم غیري.

د. سفر من الحق الي الخلق بالحق: در این مرحله از سفر، سالک با برنامه‌ها و قوانین از طرف خدا به سوی بندگان می‌آید تا آنها را هدایت کند؛ این سفر از وحدت به کثرت سفر آغاز می‌شود تا کثرت را به سوی وحدت سوق دهد. (ر. ک: ملاصدرا، 1383: 2 / 19؛ الجنازینی، 1408: 35؛ امام خمینی، 1360: 204 - 213؛ مطهری، 1382: 32)

از این سفرهای چهارگانه، تنها، سفر چهارم مخصوص پیامبران است که با خاتمیت پیامبر اسلام 6 خاتمه یافت اما سه سفر دیگر هدف بعثت انبیا است؛ یعنی همه انبیا □ آمدند تا بشر را به سوی حق کوچ دهند. بر این اساس، شهید مطهری می‌نویسد:

حقیقت این است که اتصال به غیب و شهود

ملکوتی، شنیدن سروش غیبی و بالآخره «خبر شدن» از غیب، نبوت نیست بلکه نبوت خبر باز آوردن است و نه هر که او را خبر شد، خبر باز آورد. (مطهری، 1382: 32)

همچنین عرفا نبوت را به نبوت تشریحی و انبائی یا نبوت عام و خاص تقسیم می‌کنند؛ نبوت تشریحی همان است که به نبوت اصطلاحی مشهور است و نبوت انبائی آن است که از حقایقی که ولی خدا بدان دست یافته است، خبر دهد. این نوع نبوت پس از ختم نبوت تشریحی نیز ادامه دارد. پس ختم نبوت به معنای بسته شدن درهای آسمان نیست.

5. سبزواری (1212 - 1289 هـ)؛ مرحوم سبزواری در تعلیقه بر شواهد الربوبیه می‌نویسد:
ان النبوة التشريعية انقطعت و اما التعريفية فكل من هؤلاء الطوائف الثلاث فيها شريك اعني: الاوصياء من الائمة المعصومين و الاولياء التابعين. (1382: 711)

نبوت تشریحی قطع گردید اما نبوت تعریفی (انبائی) هر یک از سه طایفه (پیامبران، اوصیا و تابعین) در آن شریک هستند.

مرحوم سبزواری نبوت و نزول وحی تشریحی توسط فرشته را منقطع می‌داند اما نبوت تعریفی را مختص پیامبران ندانسته، معتقد است به اولیای معصومین هم وحی (الهام) می‌شود.

بنابراین، آنچه از دیدگاه‌های عرفا و فلاسفه به دست می‌آید، آن است که ارتباط با غیب امری است ممکن و خلل‌ناپذیر.

علم غیب و شریعت اسلامی

آگاهی از غیب از مقوله‌هایی است که شریعت

مقدس اسلام نسبت به آن بی تفاوت نیست بلکه با پردازش صریح و صحیح، در این مسئله فصل الخطاب به شمار می آید. از آنجایی که آموزه های شریعت اسلامی را باید از طریق قرآن و سنت اسلامی جستجو کرد، سزاوار است در این قسمت به تحلیل علم غیب از دیدگاه قرآن و سنت پرداخته شود.

علم غیب در قرآن با دو بیان قابل بازشناسی است:

بیان اول آن است که علم غیب مخصوص خداست و کسی را بر آن راهی نیست، در آیات متعددی به این مضمون اشاره شده است؛ از جمله:

– وَ عِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ. (انعام: 59)

کلیدهای غیب نزد خداست که جز او کسی آنها را نمی داند.

– قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ. (نمل: 65)

بگو هیچکس از کسانی که در آسمان و زمین هستند غیب را نمی دانند جز خدا.

– لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثِرْتُ مِنَ الْخَيْرِ. (اعراف: 188)

اگر من غیب را می دانستم خیر فراوانی برای خود فراهم می نمودم.

بیان دوم آن است که برخی از انسان ها که از اولیای الهی هستند بر غیب آگاهی دارند. در این زمینه نیز آیات متعددی وجود دارد؛ از جمله:

– وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْهِرَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مَنْ يُرْسِلُ مِنْ شَاءَ. (آل عمران: 179)

چنان نبود که خدا شما را از علم غیب آگاه کند ولی خداوند از میان رسولان خود هر کس را بخواهد برگزیند [و بخشی از

اسرار غیبی خود را در اختیار او قرار
می‌دهد].

- عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَيَّ غَيْبَهُ أَحَدًا إِلَّا
مَنْ أَرْتَضِي مِنْ رُسُولٍ. (جن: 26-27)
دانای غیب خداوند است و غیب خود را جز
بر پیغمبری که او انتخاب کند بر کسان
دیگر آشکار نمی‌کند.
- ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ.
(یوسف: 102)

این [شرح جریان یوسف] از اخبار غیب بود
که ما به تو وحی کردیم.

وجه جمع این دو دسته از آیات بدین بیان
است که علم غیب بر دو گونه است: ذاتی و
استقلالی، که مخصوص خداست، و کسبی که به
اذن خدا به دیگران واگذار می‌شود.
دسته اول از آیات دلالت دارند بر اینکه
علم غیب استقلالی و ذاتی از آن خداوند است
و کسی جز او از آن بهره دارند و دسته دوم
دلالت دارند بر اینکه برخی از انسان‌ها هم
به اذن خدا می‌توانند از غیب باخبر شوند.
از آیات یادشده، نتیجه گرفته می‌شود که
علم غیب ذاتی مخصوص خدا است اما علم غیب
کسبی را برخی از انسان‌های پاک مانند
پیامبران، امامان □ حتی غیر امامان از
اولیای الهی می‌توانند دارا باشند.
نکته قابل توجه اینکه پایان یافتن
پیامبری ملازم با قطع ارتباط انسان با عالم
بالا نیست؛ به تعبیر دیگر می‌توان تصور کرد
افرادی به مقام نبوت نرسیده‌اند اما با غیب
در ارتباطند؛ چنان که قرآن شاهد است بر
وجود افرادی که پیامبر نبودند ولی با عالم
غیب ارتباط داشتند؛ از جمله می‌توان به
حضرت مریم □ اشاره کرد که پیامبر نبود اما

ملائکه با او سخن می‌گفتند:

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ
بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ
وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ.
(آل عمران: 45)

[به یاد آورید] هنگامی که فرشتگان
گفتند: ای مردم خداوند تو را به کلمه‌ای
(وجود با عظمتی) از طرف خودش بشارت می‌دهد
که نامش عیسی مسیح، پسر مریم است که او
در دنیا و آخرت صاحب شخصیت و آبرومند
خواهد بود و از مقربان [درگاه الهی] است.

و نیز قرآن درباره مادر حضرت موسی
می‌فرماید: وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ
أَرْضِعِيهِ. (قصص: 7) ما به مادر موسی □ وحی
کردیم که به او شیر ده.

در بررسی روایات دیده می‌شود که اخبار
فراوانی از اهل سنت و تشیع وجود دارند که
همه گواه بر وجود علم غیب هستند؛ مرحوم
ملاصدرا در تفسیر خود، حدیثی از پیامبر 6
نقل می‌کند که پیامبر 6 فرمود:

إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءٍ يَغْبِطُهُمُ
النُّبُوَّةُ. (ملاصدرا، 1366: 7 / 155)

برای خداوند بندگان هستند که آنها
پیامبر نیستند اما مقام پیامبری و نبوت به
آنها غبطه می‌خورد.

اگر نیم‌نگاهی به نهج البلاغه داشته باشیم
به روشنی می‌توان دریافت که به اعتقاد امام
علی □ ارتباط با غیب يك امر مسلم است

امیرمؤمنان □ می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ جَعَلَ الذِّكْرَ جِلَاءً
لِلْقُلُوبِ، تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْفَةِ وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ
الْعَشْوَةِ وَ تَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ وَ مَا بَرَحَ
لِلَّهِ عَزَّتْ آلائُهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَ فِي

أُزْمَانِ الْفَتْرَاتِ. عِبَادِنَا جَاهٌ مُّ فِي فِكْرِهِمْ وَ
كَلَمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ. (شهیدی، 1368:
255)

همانا خدای سبحان و بزرگ یاد خود را
روشنی بخش دلها قرار داد تا گوش پس از
ناشنوایی بشنود، چشم پس از کم نوری،
بنگرد و انسان پس از دشمنی، رام گردد.
خداوند که نعمتهای او گرانقدر است در
دورانهای مختلف و در دوران فترت [تا آمدن
پیامبری پس از پیامبر دیگر] بندگان
داشته که با آنان در گوش جانیشان زمزمه
می کرد و در درون عقلشان با آنان سخن
می گفته.

حضرت علی □ خود از علم غیب برخوردار بود
و آن را برگرفته از پیامبر 6 می دانست؛ به
این معنا که خداوند بخشی از علم غیب را در
اختیار پیامبر 6 قرار داد و او هم به علی □
تعلیم داد چنین می گوید:

فَهَذَا عِلْمُ الْغَيْبِ الَّذِي لَا يُعَلِّمُهُ أَحَدٌ إِلَّا
اللَّهُ وَ مَا سَوِيَ ذَلِكَ فَعَلِمَ عِلْمَهُ اللَّهُ نَبِيِّهِ
فَعَلِمَ نَبِيَهُ وَ دَعَا لِي بِأَنْ يُعِيَهُ صَدْرِي وَ تَضَمَّنَ
عَلَيْهِ جَوَانِحِي. (همان: 127)

پس این علم غیب است که جز خدا کسی آن
را نداند، و جز این علمی است که خدا آن
را به پیامبرش آموخت و او مرا یاد داد و
دعا کرد که سینه من آن را فرا گیرد، و
دل من آن را در خود بپذیرد.

از کلام امیرمؤمنان □ استفاده می شود که
اگر انسان درون خود را با یاد خدا صیقل
دهد، به مرحله ای می رسد که خداوند حقایق
را در درونش و مطالبی را در گوشش زمزمه
می کند چنین وصفی در شرح حال بسیاری از
عارفان و اهل سیر و سلوک به وضوح مشاهده
می شود و با اندک جست و جو در حالات بزرگان

اهل ریاضت می‌توان آن را یافت.

مولای متقیان علی □ در تفسیر آیات 26 و 27 از سوره جن (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَيَّ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ) می‌فرماید: «إِنَّا ذَلِكَ الْمُرْتَضَىٰ مِنَ الرَّسُولِ الَّذِي أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيَّ غَيْبِهِ». (علامه مجلسی، بی‌تا: 53/42، طبرسی، 1416: 593/2)

در این جمله، حضرت علی □ خودش را یکی از مصادیق «من ارتضی من رسول» می‌شمارد و بر همین اساس است که در زیارت جامعه کبیره امامان معصوم □ را با این جمله خطاب می‌کنیم.

و ارْتَضَاكُمْ لِعَيْنِهِ وَ اخْتَارَكُمْ لِسِرِّهِ.
(علامه مجلسی، بی‌تا: 129 / 99)

خداوند شما را برای غیب خود پسندیده و برای رازش برگزیده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نتیجه گیری

آنچه از آیات و روایات و همچنین کلمات حکما می‌توان برداشت نمود آن است که آگاهی از غیب برای بشر امری ممکن بلکه واقع شده است و جای هیچ شک و تردیدی نیست. نکته اساسی و قابل توجهی که به عنوان سخن آخر می‌توان گفت آن است که باید توجه داشت علم غیب ذاتی از آن خدای متعال است و کسی را به آن مقام راهی نیست جز کسانی که خدا به آنان اذن داده باشد. بنابراین بدون رضایت خدا کسی نمی‌تواند با غیب ارتباط داشته باشد.

اگر ثابت شد که اوصیای الهی یعنی امامان معصوم □ با غیب در ارتباط‌اند بخاطر این است که آنها از مصادیق «من ارتضی من رسول» هستند. از این رو در زیارت جامعه آمده است. «و ارتضاکم لغیبه و اختارکم لسره» همچنین اگر اولیا و انسان‌های غیر معصوم علم غیب پیدا می‌کنند به اذن خداست و خدا این وعده را به همه داده است که اگر خود را از تعلقات دنیوی رها سازند و تقوا پیشه کنند خداوند به آنها بصیرت می‌دهد و می‌توانند به حقایقی دست یابند که دیگران را به آن مقام راهی نیست.

فهرست منابع

- قرآن کریم .
- ابن عربي، **الفتوحات المکيه**، قاهره، الهيئه المصرية العامة للكتاب، 1392.
- ابن منظور، **لسان العرب**، داراحياء التراث العربي، بيروت، بنا، بيتا.
- ابن سينا، **الاشارات و التنبهات**، قم، البلاغه، 1375 ش.
- _____، **رسائل شيخ الرئيس**، قم، بيدار، 1400 ق.
- تفتازاني، سعدالدين، **شرح المقاصد**، قم، الشريف الرضي، 1409 ق.
- دهلوي، شاه ولي الله، **مختصر التحفة الاثني عشرية**، مترجم محمد نبي عمر اسلمي، بنا، استانبول، 1414 ق.
- راغب اصفهاني، **مفردات الفاظ قرآن**، بيروت، الدار الشاميه، 1416 ق.
- روح الله، موسوي، **تعليقات علي شرح فصوص الحكم و مصباح الانس**، بيجا، مؤسسه پاسدار اسلام، 1410 ق.
- _____، **كشف اسرار**، بنا، بيجا، بيتا.
- _____، **مصباح الهداية**، مترجم سيد احمد فهري، بيجا، پيام آزادي، 1360 ش.
- سبحاني، جعفر، **منشور جاويد**، قم، مؤسسه امام صادق، 1370.
- سبزواري، ملاحادي، **تعليقه بر شواهد الربوبية**، قم، بوستان كتاب، 1382 ش.
- سلطان محمد الجنابذي (گنابادي)، **بيان السعادة**، بيروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، 1408 ق.
- سهرودي، شهابالدين، **مجموعه مصنفات**، تهران، پژوهشگاه علوم انساني، 1373 ش.
- شهرزوري، شمسالدين، **شرح حكمة الاشراف**، تهران، پژوهشگاه علوم انساني، 1380 ش.
- شهيدي، سيد جعفر، **ترجمه نهج البلاغه**، سازمان

- انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، 1368.
- طبرسی، **الاحتجاج**، مترجم ابراهیم بهادری و دیگران، بیجا، دارالاسوة، 1416 ق.
- طریحی، فخرالدین، **مجمع البحرین**، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1408 ق.
- فخررازی، **تفسیر الکبیر**، بیروت، دارالکتب العلمیة، بی تا.
- قیصری، داود، **شرح فصوص الحکم**، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1375 ش.
- قیصری، داود، **رسائل قیصری**، محقق آقا محمدرضا قمشه ای، بی نا، بی جا، 1357.
- مجلسی، **بحار الانوار**، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
- محمد تقی جعفری، **ترجمه و تفسیر نهج البلاغه**، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی جا، 1364.
- مرتضی، مطهری، **ختم نبوت**، تهران، صدرا، 1382.
- ملاصدرا، **الشواهد الربوبیة**، قم، بوستان کتاب، 1382 ش.
- _____، **الحکمة المتعالیة**، مصحح حسن زاده آملی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1383 ش.
- _____، **مفاتیح الغیب**، بیروت، موسسه التاریخ العربی، 1419 ق.
- _____، **تفسیر ملاصدرا**، قم، بیدار، 1366 ش.